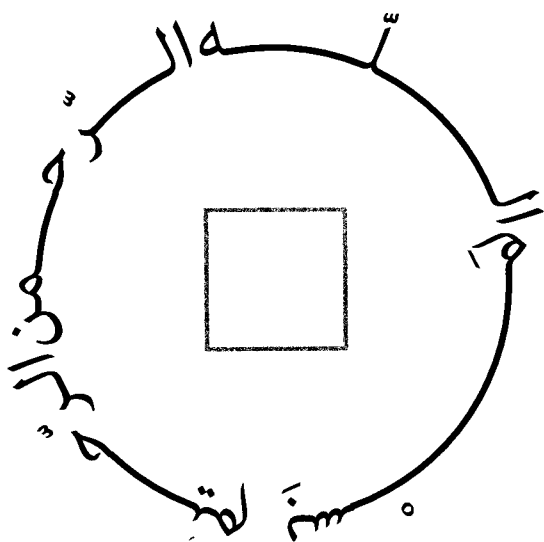


حجره خورشید

شرحی بر مقالات شمس تبریزی

سودابه کریمی

بامقدمه دکتر محمد علی موحد



این سخن آبی است از دریای بی پایان عشق
تا جهان را آب بخشد، جسم‌ها را جان کند

حجره خورشید

شرحی بر مقالات شمس تبریزی

سودابه کریمی

بامقدمه دکتر محمد علی موحد

سرشناسه گرمی، سودابه، ۱۳۳۳ -

عنوان قرار دادی: مقالات شرح

عنوان و نام پدید آور: حجره خورشید: شرحی بر مقالات شمس تبریزی / سودابه گرمی؛ با مقدمه محمدعلی موحد؛ ویراستار: نسرين جعفرلو، فاطمه رحيملو.

مشخصات نشر: تهران، روزنه، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهري: ۲۶۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۴۹-۸

وضعيت فهرست نویسی: فنیبا

مدوان ديگر: شرحي بر مقالات شمس تبریزی.

موضوع: شمس تبریزی، محمدبن علی، ۴۵۸۲-۴۶۴۵ ق. مقالات - نقد و تفسير

موضوع: شمس تبریزی، محمد بن علی، ۴۵۸۲-۴۶۴۵ ق. - نقد و تفسير

موضوع: Shams Tabrizi, Mohammad ibn Ali- Criticism and interpretation

موضوع: شمس تبریزی، محمدبن علی، ۴۵۸۲-۴۶۴۵ ق. - تفسير - مولوي، جلال الدين محمدبن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق.

موضوع: نشر فارسي - قرن ۷ ق. - تاريخ و نقد

13th century -- History and criticism -- Persian prose literature

شماره افزوده: موحد، محمدعلی، ۱۲۰۲ -، مقدمه نویسی

Movahhed, Mohammad Ali : شماره افزوده

شماره افزوده: شمس تبریزی، محمدبن علی، ۴۵۸۲-۴۶۴۵ ق. مقالات، شرح

رده بندی کنگره: PIR۵۲۲۲

رده بندی دیویی: ۸۱۱/۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۵۱۳۰۹



حجره خورشید

شرحی بر مقالات شمس تبریزی

سودابه گرمی

با مقدمه دکتر محمدعلی موحد

ویراستار: نسرين جعفرلو، فاطمه رحيملو

طرح جلد: سيد صدرالدين بهشتی

صفحه آرائی: فاطمه رحيملو

چاپ اول: ۱۴۰۱

قیمت: ۱۹۵۰۰۰ تومان



چاپ و ص - - - - -

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی، پلاک ۲۰۲، واحد ۳، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۸۵۳۶۳۱-۸۸۸۵۳۷۳۰ ☎ نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

سایت: www.rowzanehnashr.com



rowzanehnashr



rowzanehnashr

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۴۹-۸ ISBN: 978-622-234-449-8

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است

با سپاس از

اعضای خانه دانش و فرهنگ زریاب خوی

به‌ویژه دکتر سیدحسین حسن‌زاده و خانم‌ها نسرین جعفرلو و فاطمه رحیم‌لو
که اگر یاری و همراهی‌شان نبود این متن، هیچ وقت شکل کتاب به خود نمی‌گرفت.

س. کریمی

فهرست

۱	پیش درآمد
۵	مقدمه دکتر محمدعلی موحد
۹	پیشگفتار
	صحبت ۱
۱۳	اکنون او بی نیاز است، تو نیاز ببر
	صحبت ۲
۱۷	آینه و ترازو محک بی طمع اند
	صحبت ۳
۲۱	راه کمال، دیدن نقص است
	صحبت ۴
۲۴	دعوت به خود اصیل و راستین
	صحبت ۵
۲۵	سماع حرام، سماع مباح و سماع فریضه
	صحبت ۶
۲۶	جمع اضداد

	صحبت ۷
۲۹	صحبت من!
	صحبت ۸
۳۱	ننگ بنگ و ننگ خمر
	صحبت ۹
۳۳	انبیا همه معرف همدگرند
	صحبت ۱۰
۳۵	این کار دل است، کار پیشانی نیست
	صحبت ۱۱
۳۷	رهبایی به گنج اندرون
	صحبت ۱۲
۳۸	اخلاص در عمل
	صحبت ۱۳
۳۹	وقتی محبوب با ماست، همه چیز با ماست
	صحبت ۱۴
۴۰	در دل می‌باید که باز شود
	صحبت ۱۵
۴۱	عقل، پابند مردان است و عشق، گشاینده بندها
	صحبت ۱۶
۴۲	حکایت مرغ خانگی و بط بیجان!
	صحبت ۱۷
۴۴	شک و یقین
	صحبت ۱۸
۴۵	دل سلیم
	صحبت ۱۹
۴۷	دعا برای هدایت نادانان
	صحبت ۲۰
۴۸	داند آن کس که او خردمند است / که ازین بانگ تا بدان چند است

	صحبت ۲۱
۴۹	عامل نسیان
	صحبت ۲۲
۵۰	هرکس در آینه شمس خود را می بیند
	صحبت ۲۳
۵۱	فرض سماع
	صحبت ۲۴
۵۲	هم سخنی با خدا
	صحبت ۲۵
۵۴	هیچ تغییری بی علت نیست
	صحبت ۲۶
۵۵	مولانا و متابعت از شمس
	صحبت ۲۷
۵۶	انگشت بر رگ بزرگان
	صحبت ۲۸
۵۷	اندر وصف عقاید شهاب هریوه
	صحبت ۲۹
۵۹	تلّون ایمان
	صحبت ۳۰
۶۰	اوصاف ولی
	صحبت ۳۱
۶۱	محرم این هوش، جز بی هوش نیست
	صحبت ۳۲
۶۲	حجاب خورشید، نور اوست!
	صحبت ۳۳
۶۳	بیش از آن می‌ارزی که گمان می‌کنی!
	صحبت ۳۴
۶۵	تا خود را به چیزی ندادی به کلیت، آن چیز صعب و دشوار می‌نماید

	صحبت ۳۵
۶۶	معنی ولایت
	صحبت ۳۶
۶۸	مرگ، جسم و جان
	صحبت ۳۷
۷۲	هر حالی که در آن مرگ را دوست داری، آن کار نکوست!
	صحبت ۳۸
۷۳	عقل و عشق
	صحبت ۳۹
۷۵	عشق خدا تمام تو را می‌طلبد!
	صحبت ۴۰
۷۷	همه عالم را دریا بگیرد، بط را چه زیان؟
	صحبت ۴۱
۷۸	ما طالب چیزی هستیم که آن را نداریم
	صحبت ۴۲
۷۹	کینه، پوشاننده هنرهاست
	صحبت ۴۳
۸۰	دیده ما آینه ماست
	صحبت ۴۴
۸۱	در باب جبر و اختیار
	صحبت ۴۵
۸۳	طلب راستین و تمناپروری
	صحبت ۴۶
۸۴	طلب خدا سرافزون؟! کسی دیده است؟
	صحبت ۴۷
۸۵	اندر حکایت مکرر تلون
	صحبت ۴۸
۸۶	مقام ناز، مقام نیاز

صحبت ۴۹

۸۷ صورت‌ها راهزنی می‌کنند

صحبت ۵۰

۸۸ رب هر کسی همان است که مهار او را در دست دارد

صحبت ۵۱

۸۹ آینه‌ای حاصل کن تا در آن خود را ببایی

صحبت ۵۲

۹۰ اولیا پیدا و پنهانند

صحبت ۵۳

۹۲ ادب، دانستن اندازه‌هاست

صحبت ۵۴

۹۴ مقام سخن، مقام فراق است

صحبت ۵۵

۹۵ عارفان قرآن، خود سخت در تنگنااند!

صحبت ۵۶

۹۶ زمان لازم است تا پخته و شیرین شویم

صحبت ۵۷

۹۸ از محبت، تلخ‌ها شیرین شود

صحبت ۵۸

۹۸ لقمه ویژه خدا همان خلوت اوست

صحبت ۵۹

۱۰۰ از سخن پیش‌تر آ تا فراخی بینی

صحبت ۶۰

۱۰۱ خلوت از اغیار باید، نه ز یار

صحبت ۶۱

۱۰۲ هر گشایشی که هست نتیجه طلب و نیاز است

صحبت ۶۲

۱۰۴ در مخالفت با خلوت‌نشینی و عزلت‌گزینی

- صحبت ۶۳**
 ۱۰۵ سخن محمد(ص) در ۴۰ سالگی از بلندمرتبیگی است
- صحبت ۶۴**
 ۱۰۵ ورق خود می‌خوانید، ورق یار نمی‌خوانید!
- صحبت ۶۵**
 ۱۰۶ ایام می‌آید تا به شما مبارک شود
- صحبت ۶۶**
 ۱۰۸ خوشی در جمعیت یاران است
- صحبت ۶۷**
 ۱۰۹ بس نهان از دیده نامحرمان / لیک بر محرم هویدا و عیان
- صحبت ۶۸**
 ۱۱۰ برای شناخت او، باید او شوید
- صحبت ۶۹**
 ۱۱۱ هم‌زبان هر کسی همان است که او را به گفتن وامی‌دارد
- صحبت ۷۰**
 ۱۱۳ نیاز، صفت عاشق است و بی‌نیازی، مقام معشوق
- صحبت ۷۱**
 ۱۱۴ مَرکب جسم
- صحبت ۷۲**
 ۱۱۵ مولانا فارغ از دنیا؛ شمس اهل دنیا!
- صحبت ۷۳**
 ۱۱۶ زندگی، گردش اضداد است
- صحبت ۷۴**
 ۱۱۶ نسبت تن و جان
- صحبت ۷۵**
 ۱۱۷ بی‌استعداد، هم‌نشینی بی‌فایده است
- صحبت ۷۶**
 ۱۱۸ فاقتلوا انفسکم

صحبت ۷۷

قرض دادن به خدا ۱۲۰

صحبت ۷۸

تا دو سبوی آب از ما نخواهی، نائمان نمی‌دهی! ۱۲۱

صحبت ۷۹

شوخی با همه خداانگاری ۱۲۲

صحبت ۸۰

من همانم که دوست می‌دارم و آن که دوستش می‌دارم، خود منم ۱۲۳

صحبت ۸۱

پیش‌تر آ تا بزند بر تو هواها ۱۲۴

صحبت ۸۲

صدقه صدیق راه بسته را می‌گشاید ۱۲۵

صحبت ۸۳

روی آینه را صفا می‌باید! ۱۲۶

صحبت ۸۴

یک پول مولانا برابر صد دینار غیر باشد ۱۲۸

صحبت ۸۵

مولانا را بهترک ازین دریابید! ۱۲۹

صحبت ۸۶

نفاق و راستی ۱۳۰

صحبت ۸۷

مرا به نظرِ مجنون نگر ۱۳۱

صحبت ۸۸

محبوب را به نظرِ محب نگرند ۱۳۴

صحبت ۸۹

سرّ با آن کس توانم گفتن که او را در او نبینم ۱۳۵

صحبت ۹۰

مرد آن است که چنان که باطنش باشد، ظاهر چنان نماید ۱۳۶

صحبت ۹۱

۱۳۷ حکایت بایزید

صحبت ۹۲

۱۳۸ بدین آبِ جو گذشتنی است کافر و مُسلمان را

صحبت ۹۳

۱۴۱ ما شکم، پُر محبت کنیم

صحبت ۹۴

۱۴۱ لیک اندر هر صدف نبود گهر

صحبت ۹۵

۱۴۳ اگر در برادر خود عیب می‌بینی، آن عیب در توست که در او می‌بینی!

صحبت ۹۶

۱۴۴ مسلمانی یعنی تسلیم‌بودن

صحبت ۹۷

۱۴۵ اگر بر تلخی دندان بیفشارند شیرینی ظاهر شود

صحبت ۹۸

۱۴۷ مرد آخربین، مبارک بنده‌ای است!

صحبت ۹۹

۱۴۹ در تفاوت عاقبت‌بینان و حالی‌بینان

صحبت ۱۰۰

۱۵۱ با هرچه نشینی و با هرچه باشی خوی او گیری

صحبت ۱۰۱

۱۵۲ سنت محمد(ص) و متابعت او

صحبت ۱۰۲

۱۵۴ صحبت اهل دنیا آتش است

صحبت ۱۰۳

۱۵۶ مطرب آن نی است که دو دهان دارد!

صحبت ۱۰۴

۱۵۷ ره نیازست و شه پُرنیاز!

صحبت ۱۰۵

طالب ما خداست! ۱۵۸

صحبت ۱۰۶

گذر از گرداب مهیب ۱۶۰

صحبت ۱۰۷

همه نطق‌ها از دل خیزد ۱۶۱

صحبت ۱۰۸

سخن از من می‌زاید موافق حال ۱۶۴

صحبت ۱۰۹

اگر نفاق توانست می‌کردن. مرا در زر گرفتندی ۱۶۵

صحبت ۱۱۰

مانع آمدن به خدمت بزرگان، قصور استعداد است ۱۶۶

صحبت ۱۱۱

وقت خشم و وقت شهوت، مرد کو؟ ۱۶۸

صحبت ۱۱۲

مَمَر بر این گرداب است! ۱۶۹

صحبت ۱۱۳

بر سخن من اهل دنیا را چگونه آری؟ ۱۷۰

صحبت ۱۱۴

ستم که از حد بگذرد، ناحق به قدر فتیلی هم باشد پاسخ می‌یابد ۱۷۱

صحبت ۱۱۵

طریق، ایثار دنیا است ۱۷۳

صحبت ۱۱۶

مولاناصفی باید که عاشق جفای یار باشد ۱۷۴

صحبت ۱۱۷

بادبان کشتی وجود مرد، اعتقاد است ۱۷۶

صحبت ۱۱۸

چو فرو شدم به دریا، چو تو گوهرم نیامد ۱۷۶

- صحبت ۱۱۹**
گام اول، ایثار مال است
۱۷۹
- صحبت ۱۲۰**
این مولانا مهتاب است
۱۷۹
- صحبت ۱۲۱**
فکر ما تیری است از هو در هوا / در هوا کی باید؟ آید تا خدا
۱۸۱
- صحبت ۱۲۲**
گشایش ناگهانی
۱۸۲
- صحبت ۱۲۳**
زهی ترشی به از شیرین، زهی کفری به از ایمان
۱۸۳
- صحبت ۱۲۴**
چو ناز را بگذاری همه نیاز شوی
۱۸۴
- صحبت ۱۲۵**
آگاهی اولیا از جانب خداست
۱۸۴
- صحبت ۱۲۶**
نسل از شجر بزرگ خالی نیست
۱۸۶
- صحبت ۱۲۷**
مرا در همه عالم یک دوست باشد، او را بی‌مراد کنم؟
۱۸۷
- صحبت ۱۲۸**
جماد را نیز فراق و وصال باشد
۱۸۹
- صحبت ۱۲۹**
هست مهمان خانه این تن، ای جوان
۱۹۱
- صحبت ۱۳۰**
مرد نیکو دیگر است و عاشق دیگر
۱۹۲
- صحبت ۱۳۱**
احوال عاشق را هم عاشق داند
۱۹۳
- صحبت ۱۳۲**
متابعت آن است که از امر ننالد
۱۹۳

صحبت ۱۳۳

۱۹۶ بحث عقل و حس اثر دان یا سبب/ بحث جانی یا عجب یا بوالعجب

صحبت ۱۳۴

۱۹۸ تو اگر ملولی، تازه می‌باید شد

صحبت ۱۳۵

۱۹۹ حدیثِ اولیا از کجا و تو از کجا؟

صحبت ۱۳۶

۲۰۰ اگر از کسی روی برگردانیم جهت مصلحت اوست

صحبت ۱۳۷

۲۰۱ از اولیا می‌گویند و از انبیا تا علم خود را به رخ بکشند

صحبت ۱۳۸

۲۰۲ آهوی غربیی که با ناجنسان خود محبوس شده است

صحبت ۱۳۹

۲۰۴ دانه هر مرغ، اندازه وی است

صحبت ۱۴۰

۲۰۶ اندکی دال است بر بسیار

صحبت ۱۴۱

۲۰۷ در بیان وخامتِ راست‌گفتن

صحبت ۱۴۲

۲۰۸ حکایت جنید بغدادی

صحبت ۱۴۳

۲۱۰ بار دیگر در باب راست‌گفتن و نفاق‌نورزیدن

صحبت ۱۴۴

۲۱۱ چون فهم نمی‌کنند، نگویم

صحبت ۱۴۵

۲۱۳ شکایت و ناله از خود کن!

صحبت ۱۴۶

۲۱۵ امانت الله، معرفت الله

صحبت ۱۴۷

۲۱۸ جز به ضد، ضد را همی نتوان شناخت

صحبت ۱۴۸

۲۲۰ آن که از تلون فراتر می رود به خانه خود رسیده است

صحبت ۱۴۹

۲۲۱ از قِدَم کلام، قِدَم عالم لازم می شود

صحبت ۱۵۰

۲۲۲ شکر نعمت، دیدن منعم است

صحبت ۱۵۱

۲۲۴ کسی که نداند که خیر چیست چون خیر کند؟

صحبت ۱۵۲

۲۲۶ مستوران حق

صحبت ۱۵۳

۲۲۷ طالب، خدای است مرا اکنون!

صحبت ۱۵۴

۲۲۹ چون بگردم، آردها دهم که در صفت نیاید

صحبت ۱۵۵

۲۳۰ صد ریاضت نمی تواند کاری کند که رنجوری می کند

صحبت ۱۵۶

۲۳۰ ان الله ينظر الى قلوبكم

صحبت ۱۵۷

۲۳۲ صدهزار فخر رازی در گرد راه ابایزید نرسد

صحبت ۱۵۸

۲۳۳ این راه را رفتن می باید و کوشیدن

صحبت ۱۵۹

۲۳۴ برای رفتن به قونیۀ معرفت باید که از آقسرای ایثار دنیا بگذری

صحبت ۱۶۰

۲۳۴ پول پیش دنیا پرست قبله است

۲۳۵	صحبت ۱۶۱ اندر تفاوت داشتن و برخوردار بودن
۲۳۶	صحبت ۱۶۲ یک جذب حق به ز صد کوشش است
۲۳۸	صحبت ۱۶۳ قول قاری، قرآن نیست
۲۳۹	صحبت ۱۶۴ من الله ذی المعارج
۲۴۰	صحبت ۱۶۵ موسی را بگیر تا فرعون دیگر نیاید
۲۴۱	صحبت ۱۶۶ آسایش با درویشان است
۲۴۱	صحبت ۱۶۷ پشت و پناه عالم و عالمیان کیانند؟
۲۴۲	صحبت ۱۶۸ چرک اندرون را کدام آب پاک کند؟
۲۴۳	صحبت ۱۶۹ هر چیز که در جستن آنی، آنی
۲۴۴	صحبت ۱۷۰ مولانا اهل حق است
۲۴۵	صحبت ۱۷۱ اهل حق همواره چشم به خورشید دارند
۲۴۶	صحبت ۱۷۲ نومید مشو؛ که امیدهاست
۲۴۷	صحبت ۱۷۳ مرد چون پیر شود طبع کودکان گیرد
۲۴۸	صحبت ۱۷۴ دوست حق به خواب نمی‌رود

صحبت ۱۷۵

ما را رسول(ع) در خواب خرجه داد؛ خرجه صحبت! ۲۴۹

صحبت ۱۷۶

عاشقی در مقام معشوقی ۲۵۱

صحبت ۱۷۷

جهودی من آرزو مبر ۲۵۲

صحبت ۱۷۸

ز زانو تا به زانو فرقه‌هاست ۲۵۲

صحبت ۱۷۹

دیدار قیامت و بهشت ۲۵۴

صحبت ۱۸۰

با بیگانگان لطف و با آشنایان قهر؟ ۲۵۷

صحبت ۱۸۱

در نهاد بنده خدا نفاق نیست ۲۵۹

صحبت ۱۸۲

برکت با بزرگان شماس ۲۶۰

صحبت ۱۸۳

از کوزه همان برون تراود که در اوست ۲۶۰

صحبت ۱۸۴

برای برکت گرفتن باید حضور داشته باشید ۲۶۱

صحبت ۱۸۵

لقمه‌ای خوردی، چندانی صبر کنی که آن لقمه نفع خود بکند ۲۶۲

صحبت ۱۸۶

شما درس نخستین را فهم نکرده‌اید ۲۶۳

صحبت ۱۸۷

درس گوید شب به شب تدریج را/ در تائی بر دهد تفریح را ۲۶۴

صحبت ۱۸۸

شیر از قدح شرع به مستان ندهند ۲۶۵

صحبت ۱۸۹

مولانا از غلبه معنی است که سکوت می کند ۲۶۶

صحبت ۱۹۰

تکبر در حق خدا عیب نباشد ۲۶۷

صحبت ۱۹۱

با مردمان به نفاق می باید زیست! ۲۶۸

صحبت ۱۹۲

نیاز است که ما را گشوده می دارد ۲۶۹

صحبت ۱۹۳

هر سوال کردنی نشانه میل به دانستن نیست ۲۷۰

صحبت ۱۹۴

ترک ظاهر نماز، نقصان است ۲۷۱

صحبت ۱۹۵

تأکید مجدد بر اهمیت حفظ ظاهر نماز ۲۷۲

صحبت ۱۹۶

من غریبم و غریب را کاروان سرا لایق است ۲۷۴

صحبت ۱۹۷

کلید را به دزد باید داد! ۲۷۴

صحبت ۱۹۸

مستی روح محمد گویانی ۲۷۵

صحبت ۱۹۹

من به خانه خود رسیدم؛ خواهید این سو روید، خواهید آن سو! ۲۷۶

صحبت ۲۰۰

مردم را سخن نجات خوش نمی آید؛ سخن دوزخیان خوش می آید ۲۷۷

صحبت ۲۰۱

اثر وجود مولانا بر شمس ۲۷۹

صحبت ۲۰۲

پس از قله راه سوی دره است و نهایت معشوقی، عاشق شدن ۲۸۰

- صحبت ۲۰۳**
 آدمی را چو از ره نیاز درآید، قیمت او پیدا نیست
 ۲۸۲
- صحبت ۲۰۴**
 مسلمان در کافر درج است
 ۲۸۳
- صحبت ۲۰۵**
 از حق برهان نخواهند
 ۲۸۴
- صحبت ۲۰۶**
 تو آن نیستی!
 ۲۸۶
- صحبت ۲۰۷**
 از ملحد راه مسلمانی یابی
 ۲۸۷
- صحبت ۲۰۸**
 رنگ آهن محو رنگ آتش است
 ۲۸۸
- صحبت ۲۰۹**
 چون تاریکی دراز آید، بعد از آن روشنی دراز آید
 ۲۸۸
- صحبت ۲۱۰**
 اغلب دوزخیان از این زیرکان‌اند!
 ۲۹۰
- صحبت ۲۱۱**
 بهشت مکان نیست، یک تجربه است
 ۲۹۱
- صحبت ۲۱۲**
 این گواهی دروغ چرا دادی؟
 ۲۹۲
- صحبت ۲۱۳**
 معنی ظاهر قرآن را نیز به نور ایمان توان دانستن، نه به نار هوا
 ۲۹۳
- صحبت ۲۱۴**
 عروسِ حضرتِ قرآن نقابِ آنکه براندازد
 که دارالملکِ ایمان را مجرّد بیند از غوغا
 ۲۹۴
- صحبت ۲۱۵**
 با تأنی و تدریج است که جزء به کل بدل می‌شود
 ۲۹۵
- صحبت ۲۱۶**
 فردی که بدان هشیاری رسد لطفش بر قهرش سبق دارد
 ۲۹۶

- صحبت ۲۱۷
 ۲۹۸ نعل وارونه کفر و ایمان
- صحبت ۲۱۸
 ۲۹۹ گوهر و اصل مسلمانی فناست
- صحبت ۲۱۹
 ۳۰۰ هم‌نشینی با شهان چون کیمیاست
- صحبت ۲۲۰
 ۳۰۱ تا پدید آمد شعاع شمس تبریزی ز شرق
 جان مطلق شد زمین و آسمان ای عاشقان
- صحبت ۲۲۱
 ۳۰۲ خوشا آن عمل که هم به صورت نیک است و هم در معنا
- صحبت ۲۲۲
 ۳۰۴ چون نصیحت ممکن نبود، دست به دعا زدم
- صحبت ۲۲۳
 ۳۰۴ عاشق از معشوق حاشا کی جداست؟
- صحبت ۲۲۴
 ۳۰۵ مقصود از عبادت، درک صحبت است
- صحبت ۲۲۵
 ۳۰۶ صدقه پنهانی
- صحبت ۲۲۶
 ۳۰۷ تصرف در امر شیخ، کار نزدیک آمده را صد فرسنگ دور می‌کند
- صحبت ۲۲۷
 ۳۰۷ آن بت که ز پندار برستی باقی است
- صحبت ۲۲۸
 ۳۱۰ پیروی از امر پیر باید در همین دنیا تأثیر خود را نشان دهد
- صحبت ۲۲۹
 ۳۱۱ رنج‌هایی هست که قابل علاج نیست
- صحبت ۲۳۰
 ۳۱۲ کدام سود است در عالم که قومی از آن محروم نیستند؟

صحبت ۲۳۱

سخن مرا احترام کن تا محترم شوی! ۳۱۳

صحبت ۲۳۲

تو ز شاهان در حالتِ اکرام ترس ۳۱۵

صحبت ۲۳۳

در باب نسبت شیخ و مرید ۳۱۸

صحبت ۲۳۴

همدلی صوفیانه ۳۱۹

صحبت ۲۳۵

هر که را سعادت باشد نصیحت او را صیقل باشد بر روی آینه ۳۲۰

صحبت ۲۳۶

اکنون غم کارم خور، کاخر شفقى مانده است ۳۲۱

صحبت ۲۳۷

هر دم می‌تواند وقت رفتن باشد ۳۲۲

صحبت ۲۳۸

توبه باید چون توبه نصوص باشد ۳۲۳

صحبت ۲۳۹

مهر اول کی ز دل بیرون شود؟ ۳۲۵

صحبت ۲۴۰

طریق سعادت، تحمل جفاست ۳۲۶

صحبت ۲۴۱

پرهیز از ظاهربینی ۳۲۷

صحبت ۲۴۲

وحدت در عین کثرت ۳۲۸

صحبت ۲۴۳

چیزی را که نیاز به آن ندارد می‌خرد ۳۲۹

لابد چیزی را که نیازمند آن است از دست می‌دهد

صحبت ۲۴۴

هر چه داشته باشیم، هم‌چنان بیشتر می‌طلبیم! ۳۳۱

- صحبت ۲۴۵
کسی که به طریق معین منفعتی یافت، آن طریق را سخت گیرد ۳۳۲
- صحبت ۲۴۶
هر که در چیزی برکت یافت ملازم آن می شود ۳۳۳
- صحبت ۲۴۷
حسنات الابرار، سیئات المقربین ۳۳۵
- صحبت ۲۴۸
زنار و کفر و میکده آمد قوام عشق ۳۳۷
- صحبت ۲۴۹
پیش بینایان خبرگفتن خطاست ۳۳۷
- صحبت ۲۵۰
کی روا باشد مقلد را مسلمان داشتن؟ ۳۳۸
- صحبت ۲۵۱
چون مقلدیم حق را از باطل تشخیص نمی دهیم ۳۴۰
- صحبت ۲۵۲
هر گروهی آبشخور خود را بدانست ۳۴۲
- صحبت ۲۵۳
طریق ازین دو بیرون نیست: گشاد باطن و تحصیل علم ۳۴۲
- صحبت ۲۵۴
نفس واحده ۳۴۳
- صحبت ۲۵۵
ای جزء! از کل بی خبر مباش ۳۴۴
- صحبت ۲۵۶
خلوت گزینی و طریق متابعت ۳۴۶
- صحبت ۲۵۷
جنبیدن همه از یک باد است ۳۴۷
- صحبت ۲۵۸
فراق، پزنده است ۳۴۹

صحبت ۲۵۹

- ۳۵۱ آیا می‌شود عاشق بود و در عین حال
از کاستی‌ها و ضعف‌های معشوق هم باخبر بود؟

صحبت ۲۶۰

- ۳۵۲ باری فلسفه تو آغاز کردی!

منابع ۳۵۳

پیوست ۱

- ۳۵۷ نسبت کل و جزء؛ بنیادی‌ترین اصل در هستی‌شناسی شمس و مولانا

پیوست ۲

- ۳۶۹ نعل بازگونه در هستی‌شناسی شمس و مولانا

پیوست ۳

- ۴۰۳ متابعت از نگاه شمس تبریزی

اعلام

- ۴۲۷ افراد و مکان‌ها

اعلام

- ۴۳۱ موضوعی

پیش‌درآمد

سخنان پیر دنیاگرد تبریزی که مولانا جلال‌الدین بلخی را از فراز درس و وعظ به ساحت سر سائیدن بر آستان جانان کشاند در مجموعه‌ای به نام مقالات جمع آمده است. مجموعه‌ای این سخن‌ها که در موقعیت‌های مختلف احتمالاً از سوی مولانا و شاگردانش نوشته شده در قالب شش نسخه اصلی دست‌نویس در موزه‌های مختلف کشور ترکیه نگهداری می‌شوند. در طی جنبش فرهنگی در اوایل قرن بیستم، مسئولین فرهنگی ترکیه به تصویربرداری از این آثار اقدام کردند و با تلاش‌های رینولد نیکلسون و عبدالباقی گولپینارلی آثار مولانا مورد بررسی و تصحیح قرار گرفت. با دسترسی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر به این آثار، دیوان‌کبیر نیز به دست ایشان تصحیح شد. در بین این آثار، استاد فروزانفر به چند نسخه قدیمی در موزه قونیه برخورد کرد که با عبارت «من مقالات سلطان‌المعشوقین مولانا شمس‌الدین تبریزی» آغاز می‌شدند. بررسی این یادداشت‌ها ایشان را به این تشخیص درست رهنمون ساخت که این نسخه‌ها حاصل یادداشت‌برداری از سخنان شمس تبریزی در دور دوم اقامت در قونیه در مجالس عمومی هستند؛ اما فرصتی برای تمرکز بر تصحیح این متون برای ایشان و سایر اساتید فن پیش نیامد.

نخستین بار در سال ۱۳۴۹ یکی از ۶ نسخه اصلی (نسخه ۲۱۴۵) توسط احمد خوشنویس تصحیح و چاپ شد که با وجود عدم مطابقت با سایر نسخه‌ها و برخی جابه‌جایی در عبارات در زمان خود تلاش ارزنده‌ای به شمار می‌آمد. در ادامه، دکتر محمدعلی موحد با صرف سال‌ها عمر بابرکت خود در دهه‌های پنجاه و شصت شمسی توانست با روشی عالمانه برای نخستین‌بار مجموعه کامل این نسخه‌ها را تصحیح کرده و به چاپ برساند. این تصحیح دکتر موحد نه تنها به عنوان مرجع اصلی مورد استفاده قرار گرفت بلکه فتح بابی شد تا سایر پژوهشگران این عرصه نیز پای در جای پای بزرگان نهاده و با به‌کارگیری نرم‌افزارهای پیشرفته و ابزار دقیق به کار نسخه‌پژوهی مقالات وارد شوند.

در کنار نسخه پژوهی مقالات شمس آنچه که بیش از هر چیز دیگری رخ می نمود ضرورت درک مفاهیم و عبارات مورد استفاده از سوی شمس تبریزی بود. هر چند نسخه پژوهان تلاش کرده بودند با توضیحاتی در پانویس و یا پایان کتاب، خواننده را به درک این مفاهیم هدایت کنند؛ اما استفاده از عبارات رمزآلود و زبان غامض، اشاره به افراد و وقایع تاریخی مختلف، زبان محاوره‌ای رایج در قرن هفتم هجری و سبک خاص شمس در استفاده از ژرف‌ترین مفاهیم در کوتاه‌ترین جملات موجب شد که شرح سخنان شمس در مقالات، اعتبار و ضرورت پیدا کند.

سودابه کریمی - به عنوان یکی از اعضای افتخاری خانه دانش و فرهنگ زریاب - سال‌هاست که از طریق حشر و نشر با سخنان شمس و مولانا و شرح و تفسیر آنها در قالب مقالات و درس‌گفتارهای گوناگون، حاصل تجربه زیسته و تکاپوی عاشقانه خود را در قالب این اثر فراهم آورده است. روش پدیدآورنده در این اثر، شرح متن از طریق مطابقت با آثار مولانا و یافتن رد پای آنها در مثنوی، دیوان‌کبیر، فیه‌ما فیه، آیات قرآن و احادیث نبوی بوده است هر چند که از دریافت‌های مستقیم از خود متن نیز غافل نشده است.

خانه دانش و فرهنگ زریاب به عنوان یک سازمان مردم‌نهاد فعال در عرصه‌های فرهنگی و عضو کمیته علمی همایش‌های بین‌المللی شمس و مولانا افتخار دارد در راستای پاسخگویی به احساس نیاز جامعه فرهنگی به شرح مقالات و ارج نهادن به تلاش‌های بزرگان و پیش‌کسوتان این عرصه، مقدمات آماده‌سازی و تدوین مجموعه درس‌گفتارهای شرح مقالات را - که نخستین اثر در نوع خود به شمار می‌آید - فراهم آورده و به مرحله چاپ رسانده است. امیدواریم با تداوم این تلاش‌ها ترجمه مقالات و شرح آن به سایر زبان‌های رایج از جمله انگلیسی و ترکی استانبولی را نیز به سرانجام برسانیم تا علاقه‌مندان این عرصه در سایر نقاط جهان نیز با این سخنان آشنا شوند. بدیهی است استقبال علاقه‌مندان از مجلد نخست این مجموعه، انگیزه‌ها برای تدوین و چاپ مجلدات بعدی را بیش از پیش تقویت خواهد کرد.

از حسن اعتماد سرکارخانم کریمی سپاسگزاریم که متن اولیه را در اختیار خانه دانش و فرهنگ زریاب قرار دادند تا با تلاش‌های شبانه‌روزی اعضای هیئت علمی و اجرایی این موسسه آماده چاپ شود. اعضای هیئت علمی این موسسه، متن درس‌گفتارها را طی جلسات متعدد مورد مطالعه دقیق قرار داده و طی یک فرآیند هشت‌ماهه، سامان‌دهی متن اولیه برای تبدیل کردن آن به یک کتاب فاخر را برنامه‌ریزی کردند. در این برنامه ضمن انتخاب تعبیر «صحبت» برای هر بند مقالات، با نظر پدیدآورنده برای هر کدام عنوان مناسب نیز در نظر گرفته شد.

حضور مستمر در کمیته علمی همایش‌های بین‌المللی شمس تبریزی و کار با مقالات شمس، تیم علمی و طراحی را بر آن داشت برای این کتاب صفحه‌بندی ویژه‌ای در نظر بگیرد. قالب و قلم‌های انتخاب شده طوری طراحی شده‌اند که از یک سو خوانش و فهم گفتار منحصر به فرد شمس تسهیل شود و از سوی دیگر گفتار شمس از قلم پدیدآورنده متمایز شود. برای جاگذاری کلیدواژه‌گان موضوعی هر صحبت نیز چیدمان ویژه‌ای طراحی شد. در همین راستا فهرست اعلام موضوعی نیز به جای تنظیم براساس صفحه، براساس شماره صحبت تدوین شد. با توجه به اینکه متن اولیه به صورت درس‌گفتار

تنظیم شده و فاقد نظام ارجاعات بود بنابراین برای تک تک ابیات و مطالب، ارجاعات لازم از کتب مرجع استخراج و در متن جاگذاری گردید. برای رعایت وحدت رویه در رسم الخط واژگان، نحوه نگارش منابع مورد استفاده پدیدآورنده ملاک عمل قرار گرفت و نگارش کلیه اشعار با متن کتب مرجع مطابقت داده شد. در نهایت متن کتاب تنظیم و در چند نوبت نمونه خوانی و ویراستاری گردید. امیدواریم حاصل این زحمات، نظر باریک بین اهل نظر را جلب نماید.

ضمن پاسداشت زحمات اعضای هیئت علمی این موسسه در تعیین عناوین، سامان دهی متن اولیه و نظارت بر فرآیند تدوین، زحمات سرکار خانم‌ها فاطمه رحیم‌لو و نسرین جعفرلو نیز در افزودن نظام ارجاعات و فهرست‌ها، ویراستاری فنی و نگارشی، طراحی و صفحه‌آرایی این کتاب شایسته سپاسگزاری است. تا چه مقبول افتد و چه در نظر آید.

دکتر سیدحسین حسن‌زاده
مدیرعامل خانه دانش و فرهنگ زریاب

مقدمه دکتر محمدعلی موحد

آن دو چهره مرموز اسطوره‌ای - یکی سقراط و دیگری شمس تبریز- خود چیزی ننوشتند اما هریک از آنان شاگردی داشت که جهان را از نوشته‌های خود پر کرد. سقراط معتقد به نوشتن نبود، می‌گفت نوشتن تنها به درد نویسنده می‌خورد که به یاد بیاورد مطلب به کجا رسیده بود تا بتواند اندیشه خود را دنبال کند. او نوشته را مفید به حال غیر نمی‌دانست و می‌گفت نوشته انسان را از اندیشه مستقل باز می‌دارد و ذهن او را، خواه و ناخواه، در اسارت کس دیگر می‌آورد. اما شمس تبریز می‌گفت: «من عادت نوشتن نداشته‌ام هرگز. سخن را چون نمی‌نویسم در من می‌ماند و هر لحظه مرا روی دگر می‌دهد» (مقالات/ ص ۲۲۵). از مولانا هم تا پیش از رسیدن به شمس نوشته‌ای نداریم، نه به نثر و نه به نظم. آن ملاقات تاریخی که رخ داد، هم مولانا را عوض کرد و هم شمس را.

۱) از دور اول ملاقات‌ها چیز زیادی در دست نداریم، جز آن که مولانا محراب و منبر و درس و وعظ را فرو گذاشته، شب و روز را وقف خدمت شمس کرده بود. فراموش نکنیم که تا آن زمان مولانا تحصیلات خود را در علوم رسمی در حلب و شام به پایان رسانده، ده سالی هم در خدمت برهان‌الدین محقق به ریاضت و کسب معارف معنوی گذرانیده بود. از وفات برهان محقق در سال ۶۳۸ تا قدوم شمس تبریز به قونیه چهارپنج سالی فاصله است؛ دورانی که قاعدتاً باید اوج نام‌آوری مولانا به عنوان مفتی و مدرس و واعظ باشد؛ و درست در همین اعلی‌درجه محبوبیت و مقبولیت عام مولانا بود که شمس تبریز به سراغ او رفت. به روایت سلطان‌ولد در ابتدای نامه:

شیخ استاد گشت نوآموز	درس خواندی به خدمتش هر روز
گرچه در علم فقر کامل بود	علم نو بود کاو به وی بنمود

در آن دور کمتر کسی از اصحاب را به خلوت خود راه می‌دادند. کم‌کم زمزمه در میان مریدان بالا گرفت که درویشی آفاقی از راه رسیده و فرزند سلطان‌العلماء را جادو کرده است. خراسانیانی که در جوانی از بلخ در رکاب سلطان‌العلماء تا قونیه آمده بودند، حالا دیگر سنّ و سالی از ایشان گذشته بود و برای خود تشخص و تعینی قائل بودند. یک نوع تعصب همشهری‌گری و بومی‌گرایی نیز در برخورد با این درویش مرموز آذربایجانی مؤثر بود: «خاک خراسان متابعت خاک تبریز کند؟!» (مقالات/ ص ۷۳۶). جوّ مخاصم چندان داغ بود که شمس توقف بیشتر را جایز ندانست، قونیه را ترک گفت و مولانا را با مریدان باز گذاشت. روایت سلطان‌ولد روشنگر احوال تواند بود:

چون غلوشان بر او ز حد بگذشت	دشمنی‌شان ز حدّ و عد بگذشت
شمس تبریز رفت سوی دمشق	تا شود پُر دمشق و شام ز عشق
وارهید از چنان خَسانِ مَرید	جان خود را ز مکرشان بخريد

(۲) مقالات شمس که اینک در دست داریم، یادگار دور دوم ملاقات‌هاست. در این دور بود که شمس مجلس عام داشت. در گسسته‌پاره‌های مقالات مکرراً به عبارت‌های ناقص و ناتمام برمی‌خوریم که به دلالتِ فحوایی، تصویری هرچند مبهم ولی زنده و جاندار از آن مجالس به دست می‌دهد. روی سخن شمس همیشه با مولاناست؛ می‌گوید: «از برکات مولاناست هر که از من کلمه‌ای می‌شنود» (ص ۷۲۹)؛ و غریب آن که وی - که خود عادت به نوشتن نداشت - در این مجالس بر لزوم کتابت پای می‌فشارد. طرف خطاب او، مولانا، گویی از نوشتن اکراه داشته است. می‌توان تصوّر کرد که وقتی شمس سخن می‌گفت، مولانا مستحضر بود و حیفش می‌آمد که دغدغه کتابت در این استغراقِ روحانی خلل کند. این تکه‌پاره‌ها را از گفته‌های شمس با دقت بخوانیم:

«آن خاطر را که گفت منویس، می‌بایست گوشش را مالیدن» (ص ۳۴۵).
 «وقتی چیزی گویم بنویس کاهلی کنی!» (ص ۶۸۶).

برخلاف سقراط که ظاهراً معتقد بود نوشتن جز برای خود نویسنده فایده ندارد، شمس تبریز نوعی دیگر می‌اندیشد. او می‌گوید:

«سخن از برای غیر است و اگر برای غیر نیست، سخن به چه کار است؟ همچنان که می‌بینی دعوت انبیا از برای غیر است» (ص ۷۷۰).

مهم‌ترین فایده نوشتن آن است که فرصت مطالعه و بازاندیشی فراهم می‌کند، هم برای گوینده و هم برای شنونده. از این زاویه که بنگری، نوشتن برای هر دو طرف خوب است:

«این بار نداشتن [باز نداشتن؟] تا جهت آن است که باز مطالعه کنی» (ص ۸۱۵).

«چیزک‌ها بود که گفته نبود هیچ. در میان این سخن‌ها گفته شد، اما باز پوشیده شد؛ مگر مولانا چون بنویسد، به نور خدا چیزی بیاید یا نیاید تا مطالعه کنم» (ص ۳۲۲).

نوشتن هر دو طرف را قادر می‌سازد تا یک بار دیگر، در آنچه گفته و یا شنیده‌اند، امعان نظر کنند. این واژه امعان هم برای گوینده مقالات و هم برای گوینده مثنوی مهم است. آن هر دو روی این واژه

تأکید دارند.

۳) نکته مهم دیگر آن که نگاه شمس در نوشتن بیشتر معطوف به آینده است. وقتی تأکید می‌کند بر فایده نوشتن، به فراتر از زمان حال می‌نگرد:

«چون می‌گویم که از نوشتن کسی را فایده باشد [...] بعد از من و تو، طالب صادقی را باشد که فایده باشد» (ص ۷۲۳).

«هر آینه اگرچه بعد هزار سال باشد، این سخن من بدان کس برسد که من خواسته باشم» (ص ۶۸۱).

این مجموعه مقالات شمس را که باز می‌کنی، از همان اول دو چیز نظرت را جلب می‌کند: یکی لحن نامألوف و غیرعادی صاحب کلام، و دیگری درهم‌تنیدگی و تجانس صوری و معنوی آن با مثنوی. در هریک از این دو مقوله سخن بسیار توان گفت.

مولانا در توصیف گفتار شمس آن را «وحی‌آسا» خوانده است، یعنی که از نوع گفتارهای معمول و متداول نیست. مَه‌ری ویژه از نوع مَهر نبوت بر جبین دارد. شمس خود نیز چنان منزلتی برای سخن خویش قائل است: «از بلندی به مثابه‌ای که بر می‌نگری کلاه می‌افتد» (ص ۱۳۹). کس را جز مولانا قابل به مخاطبه خویش نمی‌داند:

«با هیچ خلق سخن نگفتم‌ام الا با مولانا» (ص ۷۳۹).

«این مولانا مهتاب است؛ به آفتاب وجود من دیده درنرسد الا به ماه درنرسد» (ص ۱۱۵).

«روی آفتاب به مولانا است، زیرا روی مولانا به آفتاب است» (ص ۷۲۰).

«در خانقاه طاقت من ندارند. در مدرسه از بحث من دیوانه شوند. مردمان عاقل را چرا دیوانه باید کرد؟» (ص ۷۳۷).

«این خمی بود از شراب ربّانی، سر به گل گرفته، هیچ کس را بر این وقوفی نه. [...] این خُنب به سبب مولانا سر باز شد. هر که را از این فایده رسد سبب مولانا بوده باشد» (ص ۷۷۳).

«از نور اوست و پرتو او که سخن از من می‌زاید موافق حال، که دو مجلد همچنین نوشته شده است» (ص ۱۱۱).

اما ارتباط محتوایی مقالات و مثنوی؛ پیش از همه شادروان فروزانفر در بحث از مآخذ قصه‌های مثنوی، از مقالات شمس تبریز نام برد. آنگاه که ما به کار تنقیح و تصحیح مقالات پرداختیم، ملتفت این معنی شدیم که ارتباط مثنوی و مقالات صرفاً در اقتباس و نقل چند قصه خلاصه نمی‌شود. ارتباط محتوایی میان این دو اثر فراتر از این حرف‌هاست؛ یک نوع وحدت در مبانی تفکر، بلکه در نحوه دریافت و ادراک ذوقی و شیوه بیان در میان گوینده مقالات و گوینده مثنوی محسوس است. در مثنوی قصه‌های دیگر هم داریم که سابقه آن‌ها را در کتاب‌های قدما از قبیل کلیله و دمنه یا اسرارنامه عطار می‌توان یافت؛ اما وقتی قصه از مقالات است مولانا خود را ملزم می‌داند که نه تنها چارچوب قصه را حفظ کند، بلکه کنایات و استعارات و نکته‌ها و طنازی‌هایی را که در روایت مقالات هست عیناً تکرار کند؛ تو گویی خصوصیتی برای الفاظی که از دو لب شمس تراویده است قائل باشد. اشاره‌هایی در

مقالات که نمونه‌های آن را در بالا آوردیم، حکایت از وجود جزوه‌های مکتوب به خط مولانا دارد. این جزوه‌ها قاعدتاً می‌توانست جمع و جورتر و پاکیزه‌تر، و البته کامل‌تر و مفصل‌تر از جزوه‌هایی باشد که توسط دیگران یادداشت شده و به دست ما رسیده است.

پس از سفر بی‌بازگشت شمس در ۶۴۵، آن طوفان بی‌قراری و شیدایی که بر جان مولانا مستولی شد و سفرهای بی‌سرانجام به دیار شام در جست‌وجوی شمس، و در نهایت وصول خبر مرگ او، مولانا شمس را در خود یافت و از آن پس ظاهراً قونیه را ترک نگفت. از آن سال‌ها تا شروع انشاء مثنوی دست‌کم ده سالی فاصله است. در این فاصله زمانی اندوخته گفتارهای پیر تبریز با نوادر معارف محفوظ در خزانه ذهن بی‌مانند مولانا در هم آمیخته و اندک‌اندک در قالب مثنوی ریخته شده است. مثنوی را از این نظر می‌توان تفسیرگونه‌ای از گفتارهای شمس، یا به تعبیر خود مولانا، «ترجمه پنهانوری» از مقالات شمس دانست.



سودابه کریمی دیری است که در گوشه خلوت خود، بی‌سروصدا و صبورانه دل به تأمل در مقالات شمس سپرده است. کاری را که او در دست دارد تفسیر تحلیلی از مقولات هستی‌شناسانه مقالات می‌توان دانست. خواننده در صداقت و صمیمیت او شک نمی‌کند، هرچند ممکن است با همه برداشت‌های او در این مسائل موافق نباشد. شمس خود این گفته‌ها را «رموز» نامیده است، آنجا که از سابقه آشنایی با مولانا در پانزده سال پیش یاد می‌کند و می‌گوید آن زمان «قابل نبودن این رموز را». تاریک - روشنیِ ذووجه بودن، و حیرت‌انگیزی، صفت ذاتی «رموز» است.

محمدعلی موحد

بهار ۱۴۰۰

این قوم ما را کجا دیدندی
و با ماشان چه بودی
اگر به واسطه مولانا نبودى؟
شمس تبریزی

پیشگفتار

شمس تبریز سخن‌های تو می‌بخشد چشم
لیک کو گوش که داند سخت بشنیدن

ده سال پیش بود که مرحوم محمد زهرایی، مدیر وقت انتشارات کارنامه، مرا به دفتر کار خود دعوت کرد تا پیشنهاد انجام کاری تطبیقی را بین سخنان شمس و گفته‌های مولانا بدهد. می‌خواست ویرایش جدیدی از مقالات شمس داشته باشد، به گونه‌ای که بر پیشانی هر بند مقالات گفته‌ای از مولانا بنشیند؛ بیتی یا جمله‌ای که حتی‌المقدور با معنای آن بند هم‌خوان باشد. از همان زمان شروع به فیش‌برداری کردم، کاری که نزدیک به سه سال طول کشید. با این حال وقتی آغاز به نوشتن کردم، متوجه شدم در بسیاری موارد نمی‌شود بدون ارائه توضیح، گفته‌ای از مولانا را با سخنی از شمس مطابقت داد. هم‌خوانی گفته‌های شمس با سخنان مولانا بیشتر از آن که صوری باشد، معنایی است؛ پس باید توضیحی هم ضمیمه‌اش می‌کردم. این بود که دست به کار نوشتن شدم، کاری که نتیجه‌اش اکنون پیش روی شماست.

حجره خورشید ۱ نخستین جلد از مجموعه‌ای است در دست تألیف؛ کوششی برای فهم سخنان سلطان‌المعشوقین و قطب‌العارفین، شمس‌الدین محمد بن علی بن ملک‌داد، معروف به شمس تبریزی. این سخنان که در شش نسخه اصلی و تعدادی نسخ فرعی ضبط و ثبت شده‌اند، تا حدود پنجاه سال پیش از دیده‌ها پنهان بودند. نخستین بار محققینی چون ریتز و عبدالباقی گلپینارلی به هنگام بازبینی کتابخانه‌های ترکیه از وجودشان باخبر شدند. مرحوم احمد خوشنویس برای اولین بار متنی نه چندان منقح از مقالات را با استناد به یک نسخه از این نسخه‌ها به چاپ رسانید. این چاپ بسیار ناقص و آشفته بود؛ بیشتر به این سبب که مرجع‌شان تنها همان یک نسخه بود.

پس از آن استاد ارجمند، دکتر محمدعلی موحد با مقایسه شش نسخه اصلی و بیش از ده نسخه

فرعی متنی جامع از این نسخه‌ها فراهم کرد و آن را در اختیار مشتاقان ادب و عرفان فارسی و دوستداران شمس و مولانا قرار دادند؛ قریب به پنجاه سال از این آخرین تلاش برای تنظیم و ترتیب نسخه‌های مقالات گذشته است. نسخه‌هایی که بیشتر شبیه یادداشت‌های پراکنده و از هم گسیخته‌ای از سخنان شمس و ای بسا تعدادی دیگر از هم‌نشینان او است.^۱ شاید سامان‌بخشیدن به متن‌هایی تا این حد آشفته تنها از دانش و حوصله و دقت نظر بی‌همتای دکتر موحد برمی‌آمد. با این حال این متن همچنان پریشانی‌های خود را دارد. متنی که هرچند به لحاظ ادبی شاید بی‌پیرایه و ساده به‌نظر رسد، از جهت معنا بی‌اندازه پیچیده است. بخشی از این پیچیدگی ناشی از به هم ریختگی و شکستگی‌هایی است که در متن نسخه‌های خطی وجود دارد. نسخه‌ها یک‌دست نیستند. این‌طور نیست که مانند دیگر متون کهن تفاوت‌شان تنها از باب اشتباه در نسخه‌برداری یا نسخه‌خوانی باشد. از شباهت و در عین حال اختلاف‌هایی که در برخی روایت‌ها به چشم می‌خورد، چنین برمی‌آید که گویا این سخنان اساساً بیش از یک کاتب داشته‌اند. برخی از کاتبان تندتر می‌نوشتند، پس مطلب بیشتری ضبط کرده‌اند؛ بعضی به عربی بهتر می‌توانستند بنویسند، همان گفته را به عربی برگردانده‌اند؛ عده‌ای سخن دیگرانی که در آن مجلس نشسته بودند را هم ضمیمه کرده‌اند و عده‌ای از آوردن آنها خودداری کرده‌اند؛ و گاهی یک مطلب است که به شکل‌های مختلف ضبط شده است. برای مثال این جمله ولی‌الدین را ببینید؛ می‌فرماید:

«خاک کفش کهن یک عاشق راستین را ندهم به سر عاشقان و مشایخ روزگار ...»^۲

همین جمله در نسخه‌های دارالمثنوی و ۲۱۴۴ این‌گونه ضبط شده است: «خاک کفش کهن را بدان سر مشایخ روزگار ندهم»^۳

شاید اختلاف در ضبط این جمله، از آنجا که اختلاف فاحشی در معنا ایجاد نمی‌کند، چندان اهمیت نداشته باشد. اما با قدری توجه درمی‌یابیم این اختلاف نمی‌تواند ناشی از نسخه‌برداری باشد. بیشتر چنین به نظر می‌رسد که روایت دو راوی متفاوت را می‌خوانیم.^۴ این اختلاف در روایت گاهی چنان بارز می‌شود که انتخاب هر یک از ضبط‌ها می‌تواند تفاوت معنایی بسیاری را موجب شود. گذشته از این، گاهی تصور می‌شود اساساً کل صفحه جابه‌جا شده؛ گویا با کتابی روبه‌رو هستیم که به کل شیرازهاش از هم گسیخته است. پس باید با جابجا کردن عبارت‌ها و جمله‌ها، آن را مجدد سر هم کرد. از اینجا می‌توان به اهمیت و حساسیت چینش متن نسخه‌ها پی برد. کامل‌ترین و منقح‌ترین متنی که هم اکنون در اختیار داریم، مقالات شمس تبریزی، تصحیح محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی است. با این حال روشن است که همچنان راه برای ویرایش‌ها و خوانش‌های جدید گشوده است. متن حاضر توضیح مختصری است برای حدود صد صفحه از این تصحیح. ترتیب متن جز در موارد بسیار نادر همان است که در تصحیح دکتر موحد آمده، با تغییراتی که گاهی در نحوه خوانش یا چینش مطلب اعمال شده است. در این کتاب نه به تاریخ عرفان می‌پردازیم و نه به تاریخ ادبیات؛ بنا نداریم گفته‌های شمس را در سخن عارفان یا شاعران

۱. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد همه آنچه در این نسخه‌ها گرد آمده است، گفته‌های شمس نیست. یکی از شاخص‌ترین آنها نامه‌ای است که با نام «رسالت» در متن نسخه‌ها آمده، ولی به اذعان دکتر موحد نمی‌تواند از شمس باشد (موحد، ۱۳۷۸: ۳۳۱).

۲. شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۹۱.

۳. همان

۴. برای نمونه‌های بیشتر به صفحات ۶۰ و ۶۱ کتاب مقالات، تصحیح دکتر موحد نگاه کنید.

یا حکمای گذشته بجویم که البته در جای خود کاری مفید و ارزنده است. به علاوه، دل مشغول نام‌هایی هم نیستیم که او هنگام گفتگو از آنها یاد می‌کند. فی‌المثل زین‌صدقه چه کسی بود، یا منظورش از عماد کیست؟ این کار را در حد ضرورت دیگران انجام داده‌اند. فقط می‌خواهیم ببینیم شمس چه نگاهی به هستی داشت؟ و تعبیرش از خدا، انسان، عشق، نیاز، اخلاق، جبر، ایمان، متابعت و ... چیست؟ این کار را با جستجو در کلام شمس و پی گرفتن آن در مجموعه سخنان مولانا، یعنی مثنوی معنوی، دیوان کبیر، فیه‌ما فیه، مجالس سبعة و تا اندازه‌ای با رجوع به مناقب‌العارفین و رساله سپهسالار انجام می‌دهیم. یکی از امکانات مهمی که این کتاب در اختیار مخاطبان محقق خود می‌گذارد، تفکیک موضوعی گفته‌های شمس است. سعی شده است هر بند از مقالات از نظر معنا با موضوع یا موضوعاتی پیوند داده شود. به این ترتیب در پایان کار یک نمایه موضوعی وجود دارد که حاوی بیش از دویست عنوان است. ذیل هر عنوان مجموعه نسبتاً کاملی از همه گفته‌های شمس و بخش بزرگی از سخنان مولانا را می‌بینیم؛ چیزی شبیه به دویست مقاله مختلف درباب موضوعات متنوعی که در گفته‌های شمس طرح شده است. این نمایه البته هنوز کامل نیست؛ پس از اتمام شرح مقالات است که کامل خواهد شد. کتاب همچنین شامل سه پیوست نسبتاً مفصل درباب هستی‌شناسی شمس و مولانا است. در این پیوست‌ها کوشیده‌ام تصویری هرچند اجمالی از دو اصل مهم هستی‌شناسانه در اندیشه شمس و مولانا به‌دست دهم. شاید بهتر باشد پیش از خواندن متن اصلی این سه پیوست مطالعه شود.

حجره خورشید تلاشی برای فهم سخنان شمس با رجوع به گفته‌های مولانا است. شمس خود به مولانا امر می‌کند تا سخنان او را به مردمان برساند؛^۱ می‌گوید اگر به واسطه مولانا نبود، کسی به من راه نمی‌یافت.^۲ مولانا نیز خود را الفاظ و عبارات شمس می‌خواند.^۳ گویا بی‌راهنمایی مولانا راهی به کوی شمس نداریم. بی‌هدایت مولانا ای بسا که در پیچ‌وخم‌ها و گردنه‌های صعب‌العورش بلغزیم و گمراه شویم. بایست عصای مولانا را در دست گرفت و با پاپوش‌های او حرکت کرد تا از افتادن در هر چاله و چاهی در امان بود. مقصود از این کتاب یافتن دژ و گهریست که در بحر معانی سخنان شمس نهفته است. با این حال نیک می‌دانیم که غواصی در این دریا کار هر کسی نیست. این مولانا است که می‌تواند با غوطه‌ور شدن در این بحر، دژ معانی بی‌مثال آن را پیش چشم مخاطبان آورد. پس همه توجه و همت ما این است که در کشتی مولانا بنشینیم و چرخي در این اقیانوس بی‌کران بزنیم؛ شاید ما هم نصیبی از آن دژها و گهرهای نهفته در این بحر داشته باشیم. گزاف نیست اگر بگویم حجره خورشید آینه سخنان شمس است در گفته‌های مولانا؛ و برعکس، تصویر کلام مولانا است در سخنان شمس.

مقالات شمس، هم‌چون مثنوی معنوی، کتاب سترگ انسان‌شناسی است و شمس آینه‌دار انسان. هر متنی را می‌توان سه گونه خواند: می‌شود آن را بیان یک واقعیت دانست؛ یا آن را بیانی استعاری دید که از کلمات معنایی غیر از معنای ظاهری‌شان مراد می‌کند. سومین نحوه خواندن، آن است که خود شمس و مولانا ما را به آن دعوت می‌کنند. آنها در بیان حکایت، بازگویی احوال درونی ما را منظور دارند. در این

۱. صریح گفتم مولانا پیش ایشان، که سخن من به فهم ایشان نمی‌رسد، تو بگو (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۷۳۲).

۲. این قوم ما را کجا دیدندی و با ما‌شان چه بودی، اگر به واسطه مولانا نبود؟ (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۱۸۷).

۳. نقش و اندیشه من از دم توست گویی الفاظ و عبارات توام (مولوی، ۱۳۹۱: ۶۴۲).

حالت تمامی عناصر داستان تنها از یک چیز خبر می دهند: آدمی. اگر از فرعون می گویند یا موسی، از شهر می گویند یا ده، از خشکی می گویند یا دریا، از اسب و شتر می گویند یا خر لنگ، از خورشید می گویند یا ماه، زمین یا آسمان، گرگ یا روباه، شب یا روز ... همگی اشاراتی اند به آدمی و احوال وجودی او. در حجره خورشید نرم نرمک با هستی شناسی شمس آشنا می شویم و به تدریج دریافت دیگری از معرفت، عشق، رنج، خدا، انسان ... می یابیم. با شمس وحدت اضداد را تجربه می کنیم و از یگانگی جسم و جان و جزء و کل، این جهان و آن جهان و خالق و مخلوق ... با خبر می شویم. از او بی پروایی را می آموزیم و خود بودن را. شمس ما را با نحوه دیگری از اخلاق آشنا می کند که منبعث از نگاه وحدت انگارانه اوست. او ما را به خود راستین مان دعوت می کند؛ خودی که بر فطرت آن آفریده شده ایم.

سخن شمس گرم و جاندار و در عین حال پرهیبت و سوزاننده است؛ جان را با باران معنا تطهیر می کند و با آتش عشق صیقل می بخشد. از کلام او اگر سراغ می گیریم برای رهایی و پاکی است و برای خلاصی از «من» ها. با شمس تا سرمنزل تجرید می توان رفت. می شود از او تنهایی مطلق را نشان گرفت؛ آنجا که مقام ذات احدیت است. کار او گشودن افق های جدید است و نشان دادن چشم اندازهای نو و قله هایی چنان مرتفع که عظیم ترین کوه های عالم عرفان نیز نشانی از آن نمی دهند.

حلاج اشارت گو از خلق به دار آمد وز تندی اسرارم حلاج زند دارم

شمس ما را از ایستادن بر حذر می دارد. می گوید به هیچ مرتبه ای اکتفا نکن، عالی تر را بنگر و آن را طلب کن. نه به فقیه بودن رضایت بده، نه به صوفی بودن و نه به عارف بودن. مقصدی در کار نیست، مقصد تو هم راه توست.

با سپاس فراوان از استاد عزیزم دکتر محمدعلی موحد که پیش نویس متن حاضر را به دیده لطف از نظر گذراندند و اشکالات آن را متذکر شدند. همچنین تشکر می کنم از انتشارات روزنه و مدیر محترم آن آقای علیرضا بهشتی که چاپ کتاب را بر عهده گرفتند. منت خدای را که توفیق خواندن و اندیشیدن در این باب را به من بخشید. باشد که هم او به فضل خود این کمترین را بپذیرد.

در قبول آرند شاهان نیک و بد چون قبول آرند، نبود بیش رد
چون نهالی کاشتی آبش بده چون گشادش داده ای بگشا گره

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

سودابه کریمی

تیر ۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين
 من مقالات سلطان المعشوقين مولانا شمس الدين التبريزي لا اخلی الله برکتہ:
 خرقة من، صحبت است و آنچه تواز من حاصل کنی؛ خرقة من آن است.

صحبت ۱

اکنون او بی نیاز است، تو نیاز بپر

اگر از جسم بگذری و به جان رسی، به حادثی رسیده باشی؛ حق قدیم است، از کجا
 یابد حادث قدیم را؟ ما لِلْطَّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْبابِ؛ نزد تو آنچه بدان بجهی و برهی، جان
 است؛ و آنکه اگر جان بر کف نهی چه کرده باشی؟

انسان
 جسم
 جان
 شعر
 عشق
 نیاز
 دیدار
 خدا

عاشقانت بَرِ تو، تحفه اگر جان آرند
 به سَرِ تو که همه، زیره به کرمان آرند^۱

زیره به کرمان بَرِی چه قیمت و چه نرخ و چه آب روی آرد؛ چون چنین بارگاهی
 است، اکنون او بی نیاز است، تو نیاز بپر؛ که بی نیاز نیاز دوست دارد. به واسطه آن

۱. مشتی خاک را با خداوند پاک چه کار؟

۲. چشم بگشا جان نگر کش سوی جانان می برم
 پس چرا این زیره را من سوی کومان می برم
 چون کبوترخانه جان ها ازو معمور گشت

نیاز از میان این حوادث^۱ ناگاه بجهی؛ از قدیم چیزی به تو پیوندد و آن عشق است. دام عشق آمد و در او پیچید؛^۲ که یُحْبُوْنَهُ تَأْثِیرُ یُحِبُّهُمْ است.^۳ از آن قدیم، قدیم را بینی؛ «و هُوَ یَدْرُکُ الْاَبْصَارَ». این است تمامی این سخن که تماش نیست؛ الی یوم القیامه تمام نخواهد شد (شمس، ۱۳۷۷: ۶۹).

شرح صحبت

اگر از جسم بگذری و به جان رسی، به حادثی رسیده باشی

معنای تلویحی این جمله این است که می توان از جسم گذشت و سراسر جان شد:

پس بزرگان این نگفتند از گزاف جسم پاکان عین جان افتاد صاف
گفتشان و نفسشان و نقششان جمله جان مطلق آمد بی نشان

(مولوی، ۱۳۷۶: ۹۲ / ۱)

گزاف نیست اگر بگوییم صدها بیت در مثنوی و غزلیات به صراحت یا تلویح بر امکان تبدیل جسم به جان دلالت دارند. این تبدیل البته از وجه صورت و ظاهر نیست، در تغییر میل و لذت است. در نگاه مولانا چیستی هر چیز را میل و طلب او نشان می دهد: «هرچه بُود میل کسی آن شود». به اعتقاد او این تنِ خاکی اگر جای نان و گوشت از خوراک نور و عشق تغذیه کند از جنس جان می شود.

قوت جبریل از مطبخ نبود بود از دیدار خلاق وجود
همچنان این قوت ابدال حق هم ز حق دان، نه از طعام و از طبق
جسمشان را هم ز نور اسرشته اند تا ز روح و از ملک بگذشته اند

(مولوی، ۱۳۷۶: ۳۳۷ / ۱)

نی خواب او را نی خورش، از عشق دارد پرورش

کاین عشق اکنون خواجه را هم دایه و هم والده ست

(مولوی، ۱۳۹۱: ۱۸۸)

آنچه ما غذا گمان می کنیم چیزی جز منبع انرژی نیست. شمس می فرماید این تن خاکی تو قابلیت آن را دارد که با تغییر میل و اشتیاق از منابع دیگر انرژی هم استفاده کند؛ از زیبایی، محبت، آگاهی، ایمان، نور و ... بخورد و فربه شود.

ذات ایمان نعمت و لوتی ست هول ای قناعت کرده از ایمان به قول

۱. حوادث جمع حادث، به معنی زمانمند، آنچه قدیم نیست.

۲. خدای عشق فرستاد تا درو پیچیم که نیست لایق پیچش ملک تعالی را (مولوی، ۱۳۹۱: ۱۵۲)

۳. هر که عاشق دیدی اش معشوق دان کو به نسبت هست هم این و هم آن (مولوی، ۱۳۷۸: ۸۱/۱)

گرچه آن مطعوم جان است و نظر جسم را هم زان نصیبست ای پسر
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲/ ۷۲۲ - ۷۲۱)

قوت اصلی بشر نور خداست قوت حیوانی مر او را ناسزااست
(مولوی، ۱۳۷۶: ۱/ ۲۲۴)

اگر مشتاق نور باشیم به نور و اگر خواهان گل باشیم به گل بدل می شویم؛ همان طور که آب در نبات به نبات تبدیل می شود و نان در معده به عقل و جان.

بکوشید، بکوشید که تا جان شود این تن نه نان بود که تن گشت، اگر آدمیانید^۱
(مولوی، ۱۳۹۱: ۲۹۱)

اگر از جسم بگذری و به جان رسی، به حادثی رسیده باشی

می فرماید اگر تنت از لطف جان شود و جمله جان باشی، همه خوبی و نیکی و فضیلت و آگاهی، آینه ای گردی برای اسماء الهی، هنوز موجودی زمانمند و حادثی. برای دیدار حق و وصال او باید جزئی از او در تو باشد. او زمانمند و حادث نیست، قدیم و بی زمان است. اگر همه نیکی ها و فضیلت ها را کسب کنی و به درگاه خدا هدیه بری، زیره به کرمان برده ای. زیره به کرمان به چه می ارزد؟ تمامی علم ها و فضیلت ها و خوبی ها قطره ای هستند از آن دریا؛ چه فخری است بردن آنها به آن درگاه؟

ای ببرده عقل هدیه تا اله عقل آنجا کمترست از خاک راه
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲/ ۵۶۸)

چه دارید؟ چه دارید؟ که آن یار ندارد بیارید، بیارید، درین گوش بخوانید
(مولوی، ۱۳۹۱: ۲۹۰)

بنابراین پیش او باید چیزی برد که او ندارد.

اکنون او بی نیاز است، تو نیاز ببر، که بی نیاز نیاز دوست دارد.

به واسطه این نیاز و طلب و تشنگی چیزی از او به تو می پیوندد و آن، عشق است. وقتی عاشق شدی و گوهر عشق در تو یافت شد، همچون او می شوی؛ او را در خود تجربه می کنی و می یابی. با عشق است که می توان او را دید. با عشق است که می توانی او بشوی؛ و وقتی او شدی، او را خواهی دید؛ از آن قدیم، قدیم را ببینی؛ و هو یدرک الابصار.

پرسش اصلی در این صحبت این است: آیا دیدار میسر است؟ آیا ما راهی به تجربه حقیقت حق داریم؟ پاسخ شمس این است: بلی!

۱. نگاه کنید به جسم و جان.

عجز از ادراک ماهیت عمو حالت عامه بود مطلق مگو
زانک ماهیت و سرِ سرِ آن پیش چشم کاملان باشد عیان
در وجود از سرِ حق و ذات او دورتر از فهم و استبصار کو؟
چونک آن مخفی نماند از محرمان ذات و وصفی چیست کان ماند نهان؟
(مولوی، ۱۳۷۶: ۱/ ۴۹۱)

از آنجا که اعداد، آینه بکدیگرند، نیازمند، آینه بی نیاز می شود. از این رو برای دیدن بی نیاز باید نیاز را تجربه کنیم؛ همان طور که برای فهم راستی باید دروغ را بفهمیم و برای درک زیبایی باید زشتی را بدانیم. ما بستگان تن، راهی برای تجربه بی نیازی نداریم. با این حال اگر حقیقت نیاز را ببینیم و دریابیم، راه به فهم بی نیازی خواهیم برد:

آینه هستی چه باشد؟ نیستی نیستی بر، گر تو ابله نیستی
هستی اندر نیستی بتوان نمود مال داران بر فقیر آرند جود
آینه صافی نان خود گرسنه ست سوخته هم آینه آتش زنه ست
نیستی و نقص هر جایی که خاست آینه خوبی جمله پیشه هاست
(مولوی، ۱۳۷۶: ۱/ ۱۴۴)

با نیاز، همه من های دروغین و عاریه و همه آن چیزهایی که از آن خود می دانیم و خود می پنداریم از ما گرفته می شود. نیاز، آن وجه تهی را به ما نشان می دهد؛ همان حقیقت هیچ بودن را.^۱
غزل ۹۹۱ مولانا هم به لحاظ صورت و هم به جهت معنا بیانگر این صحبت است:

عشق جانان مرا ز جان ببرید جان به عشق اندرون ز خود برهید
زانک جان محدث است و عشق قدیم هرگز این در وجود آن نرسید
عشق جانان چو سنگ مغناطیس جان ما را به قرب خویش کشید
باز جان را ز خویشتن گم کرد جان چو گم شد وجود خویش بدید
بعد از آن باز با خود آمد جان دام عشق آمد و در او پیچید
شربتی دادش از حقیقت عشق جمله اخلاص ها از او برمید
این نشان بدایت عشق است هیچ کس در نهایتش نرسید^۲
(مولوی، ۱۳۹۱: ۴۱۳)

۱. نگاه کنید به پیوست ۲، بحث «تفاوت داشتن و برخوردار بودن».

۲. همچنین نگاه کنید به توضیح صحبت بعد و صحبت ۳۶.